

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نیاښد تن من مباد بدین بوم ویر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Literary-Cultural

ادبی - فرهنگی

دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین - اول مارچ ۲۰۱۱

در مورد مجموعه "اسرار عشق"

اثر جناب "صدیقی للندری"

امروز هدیه ای نفیس از دوست ارجمند، شاعر وارسته و همکار گرانقدر پورتال "افغانستان آزاد - آزاد افغانستان" جناب عبداللطیف صدیقی للندری، بدستم رسید. و چه چیز بوده میتواند، تحفه شاعر بجز شعر و کلام نغز موزون؟ بلی؛ شاعر نازکخیال ما آخرین مجموعه شعری خود مسما به "اسرار عشق" را هدیه گویا فرستاده است. که ازین لطف آن دوست خیلی سپاسگزارم.

"اسرار عشق" ششمین رساله شعری "آقای للندری" است، که تاکنون منتشر ساخته است. ازین میانه تنها اشعار مجموعه های "فریاد ملت مظلوم" و "اسرار عشق" را کلاً و بصورت سیستماتیک از نظر گذشتانده ام که همه در پورتال نشر هم گردیده اند. محتوای رساله "فریاد ملت مظلوم" چنان که از نامش پیداست، همه سیاسی و وطنی بوده، از مظلومیت مردم محروم ما سخن میزند و از جفا و ستمی که بر ایشان رفته است. در آنجا مگر از آزادی پرستی و شهادت و وطندوستی و شجاعت و سلحشوری ابنای این خاک پاک نیز بسیار حدیث آمده است.

اشعار "اسرار عشق" مگر بالاکن در سبک عارفانه و تصوفی سروده شده اند. تقریظ بر هردو مجموعه را نیز راقم این سطور به عهده داشته است. تقریظ بر "فریاد ملت مظلوم" قبلاً در پورتال نشر گردیده است و اینک مایلم تقریظ بر "اسرار عشق" را نیز جنساً نقل کنم:

» دپلوم انجنیر خلیل الله معروفی

برلین، ۲۹ اگست ۲۰۱۰

تقریظ بر مجموعه

"اسرار عشق"

دوست عزیزم، شاعر وارسته و نازکخیال، جناب عبد اللطیف صدیقی للندری، باز مرا مفتخر به نوشتن تقریظ ساخت؛ این بار به تقریظی بر مجموعه ای از نشاند عارفانه اش.

برخلاف تقریظ مفصلی که بر مجموعه نفیس "فریاد ملت مظلوم" نوشتم، این بار سخن را مختصر میگیرم. نه از خود عرفان و تصوف سخن به میان می آرم و نه از نقشی که این فن قدیم، در زمانه جدید و عصر حاضر میتواند بازی نماید. میگذارم که سروده های خود شاعر گره از کار بگشاید.

به یقین که اهل دل و آنانی که از ماده بُریده و به معنی گرانیده اند، در زمانه ما نیز کم نیستند. اینان تارک دنیا نیستند و علائق دنیوی خود را همچنان استوار نگه میدارند، مگر با آن هم به عالم معنی چنگ زده و خود را به ارزشهای والای عشق به خدا و عشق به انسان و عشق به همه موجودات عالم، منهمک میدارند. ایشان شاید به بیت معروف شیخ اجل، سعدی شیرازی درست پی برده اند که هشت صد سال پیش در گلزمین شیراز فرمود:

به جهان خرم از آنم، که جهان خرم ازوست
عاشقم بر همه عالم، که همه عالم ازوست

وقتی بیست سال پیش در هنگام سفر اولم به شیراز، در پیشگاه گور حضرت سعدی عرض ارادت کردم، همین بیت کم نظیر را منقور طاق ایوان آرامگاهش دیدم.
و چون بر آرامگاه حضرت حافظ بایستادم، این دو بیت را زینت بخش کنار مزارش یافتم:

تا ز میخانه دمی نام و نشان خواهد بود
سر ما خاک ره پیر مغان خواهد بود
بر سر تربت ما چون گزری همت دار
که زیارتگه رندان جهان خواهد بود

همت اشعار عرفانی را بنگر، که بعد از گذشت هشت قرن نیز، همان صلابت و هیبت اولین خود را نگه داشته است و شاید تا جهان است، چنین بماند.
موضوعاتی که با تزکیه نفس و باطن سر و کار میگیرند، از کسی به کسی دیگر انتقال پیدا کرده نمیتوانند و این طور نیست، که کسی "عرفان" را به مانند "علوم"، به دیگران بیاموزد. این کار را هر فرد باید خود و با نفس و باطن خود بکند و خود، خویشتن خویش را بسازد. هیچ کس نمیتواند باطن کسی دیگر را پاک گرداند؛ "تزکیه باطن" مسأله ایست خاصاً فردی. تا خود فرد، خود را سرگردان این وادی ناپیدا کنار نسازد، به کنهش هم نمی رسد.
برعکس؛ مسائل دنیائی را میتوان به دیگران آموخت و از دیگران نیز فراگرفت. مشوره همیشه و دوستانه من به لطیف جان للندری، استخدام شعر در راه مردم و وطن و ارزشهای ملی و سیاسی بوده است. **کمال انسان درین نیست، که تنها خود را بسازد. مرد آنست، که سر و نور بصر را در خدمت وطن و مردم ببازد!!!**
آرزوی من به شاعر گرانمایه، آقای للندری، موفقیت روزافزون و به خوانندگان اشعارش، لذت بردن از خلوص نیت شاعر و تعهدش به شعر است.

خلیل الله معروفی
برلین - ۲۹ آگست ۲۰۱۰

« (ختم نقل قول) »

"اسرار عشق" که در ۱۲۳ صفحه با قطع و صحافتی زیبا آراسته شده غالباً مشتمل است بر غزلیات، که تعدادی قصیده و مثنوی و دوبیتی هم در آن سراغ میگردد. طور نمونه غزل معنون به "ظلم و بیداد" را از صفحه ۵۳ بعینه نقل مینمایم:

ظلم و بیداد

بی رخ زیبای تو ذوق گل و گلزار نیست
بی تو ای گل، گل مرا در دیده ام جز خار نیست
با قـد سرو رسایت بس قیامت کرده ای
دیده می گوید که جز آن قامتم در کار نیست
بس بدادم جان و دل، هم سوختم از عشق یار
در درون سینه ام جـز آو آتشبار نیست

بر تن مسکین گهی از لطف میکن یک نظر ای شه خوبان ترا از این گدایان عار نیست
 گفته ای آیــم به پیشـت یک شـبی تنها بتـا زود آ چون عاشقت را جز سر دیدار نیست
 یار را گفتم رها کن جورها، بنما و فـا گفت آن باشد وفا چون در سر بازار نیست
 ای گل زیبای من، جان و تنت برگ گل است همچو تـو نازکـبدن در گنبد دوار نیست
 ظلم و بیداد بتان بر عاشقان امروزه نیست زان سبب در قلب او رحمی به حال زار نیست
 در خیالت نیست جـز یاد رخ جانان لطیف
 این بود ورد زبانت غیر ازین گفتار نیست

از ته دل آرزومندم که دوست شاعرم - لطیف جان للندری - از عمر طولانی و سلامت کامل برخوردار بماند، تا با خلق کردن اشعار آبدار و نهمار دیگر، گوشه ای از سفره دُر دری را پر و پیمان بدارد.